

واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به کشاورزی در زبان ترکی آذری روستای اوجقاز*

لیلا نوری کشتکار (پژوهشگر فرهنگستان زبان و ادب فارسی)

۱. مقدمه

استان اردبیل در شمال غرب فلات ایران و شرق آذربایجان قرار دارد. مرکز این استان، شهر اردبیل، از جمله شهرهای کهن ایران است که سابقه‌ای دیرینه دارد. هرچند از تاریخ دقیق پیدایش این شهر اطلاعات دقیقی در دست نیست، شواهد حاکی از آن است که این شهر پیشینه‌ای کهن دارد (مقدم‌نیا و همکاران ۱۳۹۲: ۲). غالب مردم استان اردبیل به زبان ترکی آذری گفت‌وگو می‌کنند. با این همه، در این استان زبان‌ها و گویش‌های دیگری نیز وجود دارد که از جمله می‌توان به تالشی در مناطقی از نمین، عنبران و شاهرود، و تاتی و کردی در بخش‌هایی از خلخال و خورش رستم اشاره کرد (همان: ۶۳).

در ایران دو شاخه مجزا از زبان ترکی وجود دارد: زبان‌ها و گویش‌های شاخه اوغوز^۱ که نماینده شاخه جنوب غربی زبان ترکی هستند و دیگری شاخه کوچکی به نام خلجی.

* با تشکر از خانم میسر جاهدی و آقایان تاج‌بخش دیبامهر، بهروز کریم‌پور و خداهش جعفرپور که در گردآوری این مجموعه نگارنده را یاری کردند.

گونه تبریزی در شمال و مرکز آذربایجان، ب) گونه ارومیه‌ای در غرب، ج) گونه اردبیلی در شرق در امتداد دریای خزر، و د) گونه زنجانی در جنوب شرقی؛ ۲) اوغوز مرکزی؛ ۳) سنقری؛ ۴) قشقایی؛ ۵) ترکی خراسانی؛ و ۶) ترکمنی است. اما آنچه به طور گسترده به آن تکلم می‌شود زبان ترکی آذری است. آذری نام جدیدی برای زبان ترکی است که در آذربایجان و نواحی نزدیک آن تکلم می‌شود و بیش از هفت میلیون زبانور دارد (Windfuhr 2006: 396; Salimi 1976: 1). از سوی دیگر همان‌گونه که می‌دانیم ترکی آذری و فارسی در اثر تماس زبانی از یکدیگر تأثیر و تأثراتی پذیرفته و هر یک از دیگری واژه‌هایی را به وام گرفته‌اند چنان‌که در این پژوهش نیز شماری از آنها مشاهده می‌شود؛ و از آن جمله می‌توان به وام‌واژه‌هایی چون کومه، تخم، زمین، جوال و... از فارسی در ترکی آذری و کاکوتی، یونجه، قُرق، چپر، تغار و... از ترکی آذری در فارسی اشاره کرد.

اوجغاز یا اوجقاز، یکی از روستاهای دهستان رضاقلی قشلاقی از توابع بخش مرکزی شهرستان نیر است که در ۲۷ کیلومتری غرب اردبیل و جنوب سرعین قرار دارد. زبان رایج در این روستا ترکی آذری است و براساس سرشماری سال ۱۳۹۰، ۲۲۴ نفر در قالب ۶۲ خانوار در این روستا ساکن هستند. روستاهای تک‌بولاغ، دیم صیغیرلو و دهستان یورتچی غربی از همسایگان اوجقاز به‌شمار می‌روند. شغل اصلی اهالی این روستا دامداری و کشاورزی است و مهم‌ترین محصولات کشاورزی آن گندم، جو و عدس است. متأسفانه توزیع زمانی نزولات جوئی استان اردبیل به‌صورتی است که قسمت زیادی از بارش‌های سالانه در فصول غیرآبیاری به وقوع می‌پیوندد و قسمت اعظم جریانات سطحی بدون استفاده از دسترس خارج می‌شود؛ از این رو، به‌سبب کم‌آبی، بیشتر کشت این روستا به‌صورت دیم است. احداث سد یامچی در نزدیکی این روستا بر روی رودخانه بالیخلی چای /bolixli-čpy/ که زمینه را برای آبیاری مدرن ایجاد کرده نیز تغییری در روش آبیاری زمین‌های کشاورزی این منطقه به‌وجود نیاورده و همچنان آبیاری در این روستا به روش سنتی ادامه دارد (مقدم‌نیا و همکاران ۱۳۹۲: ۲۹-۳۰).

دو غار تاریخی روستای اوجغاز موجب شهرت این آبادی شده است. این دو غار که اهالی افسانه‌هایی برای آن نقل می‌کنند به غار فرهاد و زبیدا معروف‌اند. فرهاد و زبیدا عشاق

افسانه‌ای این دیار هستند که به گفته روستاییان در گذشته‌ای بسیار دور در این غارها سکونت داشته‌اند. زییدا خانه‌ای سنگی و بسیار قدیمی بین چالاچوخور و جین‌دره‌لر است که از روبه‌رو به شکل شتری در حال نشستن به نظر می‌آید و دهانه‌ای به ارتفاع حدوداً ده و عرض پانزده متر در زیر شکم شتر دارد. این غار در بخش بالایی و غار فرهاد در بخش پایین روستا قرار گرفته‌اند. متأسفانه بر اثر بی‌توجهی اهالی و مسئولان غار زییدا در حال نابودی است (کیانی ۱۳۹۲: ۴۹-۵۰).

وجه تسمیه نام این روستا مشخص نیست، اما بر اساس آنچه برخی از اهالی روستا می‌گویند، باتوجه به موقعیت جغرافیایی و مکانی این روستا که در گودی و محصور در میان کوه‌ها و تپه‌ها است، و در فصل بهار ذوب شدن برف‌ها و جاری شدن آب چشمه‌ها و رودخانه‌ها آنجا را تبدیل به مکانی مناسب برای شکار پرندگان همچون غاز می‌کند، می‌تواند از دو کلمه اوجی لغتی ترکی، به معنی «شکارگاه» و غاز (نوعی پرنده) باشد که به مرور زمان به اوجغاز و در نهایت به اوجقاز تبدیل شده است.^۱

این روستا از لحاظ گردشگری و تفریحی مکان بسیار مناسبی است. از جاذبه‌های طبیعی این روستا می‌توان به چالاچوخور، آرخاب، اوج‌دره‌لر، جین‌دره‌سی، گازاقیه، قبله‌تپه‌سی، چال‌داق، رفیع‌باغی، کریم‌باغی، عیسی‌باغی، شهاب‌باغی و... اشاره کرد.

در این پژوهش، داده‌های گویشی از طریق مصاحبه و گفت‌وگو با تعدادی از اهالی این روستا گردآوری شده، هرچند آنجا که ایجاب می‌کرده برای روشن‌تر کردن مطلب از منابع کتابخانه‌ای نیز بهره گرفته شده است؛^۲ سپس اطلاعات گردآمده در هشت بخش گیاهان دارویی؛ دیگر گیاهان، گل‌ها، سبزیجات، غلات؛ درختان غیرباغی؛ واژه‌ها و اصطلاحات

۱. باتوجه به موقعیت جغرافیایی این روستا، که پس از طی مسافتی طولانی از ابتدای مسیر اختصاصی آن در منته‌الیه جاده‌ای کوهستانی قرار گرفته، به نظر نگارنده، نام اوجقاز می‌تواند صورت تغییر شکل یافته‌ای باشد از واژه ترکی اوجقار به معنی «پیرامون، اطراف، انتها، منته‌الیه» که رفته‌رفته به اوجقاز تبدیل شده است.

۲. به‌ویژه در بخش گیاهان دارویی از معادل فارسی برخی گیاهان کمتر شناخته‌شده از کتاب شناخت گیاهان دارویی و معطر ایران تألیف ولی‌الله مظفریان و مقاله‌ای با عنوان «صفات مهم در گزینش جمعیت‌های سورگوم جارویی برای عملکرد جارو» تألیف حسن منیری فر استفاده شده است.

کشاورزی؛ ابزارآلات، ماشین‌های کشاورزی و وابسته‌ها؛ آفات کشاورزی؛ واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری؛ اصطلاحات و واحدهای اندازه‌گیری تدوین شده است. داده‌های هر بخش به ترتیب الفبای لاتینی آمده و پس از واج‌نویسی هر یک از اصطلاحات، معادل آن در فارسی و توضیحات لازم نوشته شده است.

۲. گیاهان دارویی

استان اردبیل منطقه‌ای کوهستانی به‌شمار می‌رود که زمین‌های هموار آن از وسعت قابل توجهی برخوردار نیست. خاک‌های استان عموماً به‌صورت دشت‌های کوچک و بزرگ آبرفتی در مناطق کوهپایه‌ای استقرار یافته‌اند. نوع و تراکم پوشش گیاهی در این استان تابع آب و هوا، وضعیت ناهمواری و خاک است. تنوع این عوامل شرایط رویشی متفاوتی را در نقاط متفاوت استان ایجاد کرده است، به گونه‌ای که پوشش گیاهی آن از حیث تنوع زیستی جایگاه ویژه‌ای دارد و شامل دو بخش جنگلی و مرتعی است که سهم پوشش جنگلی ناچیز و بخش اعظم پوشش گیاهی از نوع مرتع است (مقدم‌نیا و همکاران ۱۳۹۲: ۳۰-۳۲). از این رو می‌توان گفت، گیاهان دارویی که یکی از منابع بسیار ارزشمند در گستره منابع طبیعی ایران به‌شمار می‌رود در این استان جایگاه ویژه‌ای دارد. زیرا تنوع آب و هوایی استان اردبیل را به یکی از مناطق مهم رویش بسیاری از گیاهان دارویی تبدیل کرده است. به‌دلیل اهمیت این موضوع در اولین بخش این مقاله اسامی گیاهان بومی روستای اوجقاز را مرور می‌کنیم.

/oðom-xoðxoði/: نوعی خشخاش: خشخاش طتاز، خشخاش کبیر.

/oğotu/: گونه‌ای علف از خانواده گندمیان که به یولاف وحشی، یولاف پوج، جو دوسر پوج یا گندم کاهو مشهور است. درباره خواص دارویی این گیاه می‌توان به این موارد اشاره کرد: ضد افسردگی، ضد التهاب، هضم‌کننده، ملین و... .

/ot-qöyruğü/: گیاهی از تیره دم‌اسبیان با نام‌های شال دُم و دم اسب صحرایی. این گیاه دارای خواص درمانی مدر، جلوگیری‌کننده از خون‌ریزی، قابض، خون‌ساز، التیام‌بخش است.

/amakömaji/: پنیرک.

/avalik/: گونه‌ای گیاه از خانواده ترشک و تیره هفت‌بندیان که آن را ترشکِ مَواج می‌نامند. ریشه دارویی این گیاه علفی مقوی، ضد کم‌خونی، تصفیه‌کننده خون و مفید در درمان دیابت، سل، بیماری‌های کبدی و انواع التهابات پوستی است.

/babbonak/: بابونه.

/bazarak/: بزرک، بذرِ کتان.

/boymodaran/: بومادران.

/bulbğotu/: گیاهی از تیره شب‌بوها معروف به علفِ چشمه یا تریزکِ آبی.

/büzüša/: بارهنگ.

/čərtix/: کاسنی.

/dava-dəbənı/: گیاهی است از خانواده شب‌بویان مشهور به گوشِ خرگوش. این گیاه ادرارآور، قاعده‌آور، ضد تشنج و نفخ است و برای برطرف کردن مسمومیت‌های غذایی نیز به‌کار می‌رود.

/dava-tikənı/: خارشتر، ترنجبین.

/dava-xəşxəşı/: خشخاش، تریاک.

/dilotu/: گاوزبان.

/doləmə/: گزنه.

/galin-bərməğı/: خارتیغال یا خارخر.

/gavan/: گون.

/gildik/: درختچه‌ای ایستاده، یا افشان و به‌ندرت پیچان و بالارونده که به نام نسترنِ کوهی، نسترنِ شرقی یا نسترنِ وحشی مشهور است. گل، میوه و برگ‌های آن مصرف دارویی دارد و برای درمان ضعف، سنگ مجاری ادرار، زخم‌ها و سوختگی‌ها مفید است.

/gizi-tikənı/: گزنه.

/göy-yönjö/: یونجه؛ گیاهی است که غالباً به‌عنوان علوفه استفاده می‌شود. اثرات مهم دارویی آن عبارت‌اند از: سقط‌کننده، ضد تصلب شرایین، ضد میکروب، ضد التهاب و ...

/güzü-quloğı/: نام گونه‌ای از سرده گل گاوزبان است مشهور به گاوزبانِ بدل (ایتالیایی).

/ilən-xəşxəşı/: نوعی از کوکنار یا خشخاش که دم گل‌هایش به نسبت دیگر انواع خشخاش کشیده‌تر است.

/iššak-qənqəli/: نوعی کنگر.

/itotu/: گیاهی معروف به ازمک که دانه آن طعم تند و جوشانده آن مدر است. از برگ‌های آن برای سبزی

آش استفاده می‌شود.

/it-zoğbloğ/: نوعی از موسیر وحشی که آن را کلاغک می‌نامند. در ایران ۸ گونه از این گیاه وجود دارد.

گل‌های خوشه‌ای و ریشه پیازی دارد. پیازهای آن ترکیبات و خواصی مشابه پیاز معمولی دارد.

/jɔjɪx/: زنیان.

/kahlikotu/: کاکوتی، آویشن باغی.

/kakira/: گیاهی علفی است مشهور به گل گندم که از گل‌های زردرنگ آن به عنوان تب‌بر استفاده می‌شود

و ریشه آن مقوی معده است.

/kərišna/: گیاهی از خانواده بقولات و ماشک‌ها با نام گاودانه که از دانه آن در درمان آبله و سرخک

استفاده می‌شده است.

/mörtçölöx/: گیاهی است خودرو، شبیه به سنگ که در فصل بهار می‌روید، و ریشه آن خواص دارویی

دارد.

/noruz-gülü/: زنبق وحشی.

/oşqun/: ریواس.

/pişik-ğirnoğ/: گیاهی علفی معروف به کیسه کشیش. از جمله خواص درمانی آن است: مقوی، قابض،

بندآورنده خون، درمان خون‌ریزی رحم، معرق.

/pitrox/: گیاهی است یک‌ساله با میوه‌های خاردار که به زردینه و طوق نیز معروف است. ریشه و گیاه آن

مصارف دارویی بسیار دارد.

/qamiş/: گیاهی از خانواده نی‌ها و تیره گندمیان که با نام قمیش شناخته می‌شود. این گیاه ملین، مدر و

آرام‌بخش است و در درمان نقرس، رماتیسم و سنگ کیسه صفرا به کار می‌رود.

/qonqol/: کنگر.

/qpra-bazarak/: گیاهی است با دانه‌های روغنی مشهور به بالنگو که از دانه‌های آن در درمان خون‌ریزی

لثه، بیماری‌های روانی و... استفاده می‌شود. برگ‌های گیاه به صورت پخته مصرف می‌شود.

/qprə-yemişon/: زالزالک وحشی.

/qprəxotu/: گیاهی علفی معروف به کاهوی وحشی یا کاهوی خاردار که در درمان سل، برونشیت، آسم و

سیاه‌سرفه به کار می‌رود. همچنین مسکن، ملین و مدر، معرق و ضد انقباض عضلانی است.

/qprqə-dih/: علف هفت‌بند.

/qprz-ayəğ/: گیاهی علفی و آبی از تیره قاش‌واشیان معروف به پای کلاغی یا کلاغ‌پا که در درمان کزاز،

هاری و احتقان سینه به کار می‌رود.

- /qırmızı-bazarak/**: بَرَزکِ قرمز؛ گونه‌ای از خانواده کتان.
- /qıyox/**: گیاهی گندمی از خانواده سورگوم با ساقه‌های زیرزمینی بسیار رونده که به نام‌های چائیر یا قیاق شناخته می‌شود و از گذشته به‌عنوان مرهم و برطرف‌کننده مشکلات ادراری مصرف می‌شده است.
- /qızıl-gül/**: گل محمدی، گل گلاب.
- /qöçotu/**: گونه‌ای از گیاه بادرنجبویه است که به آن بادرنجبویه آویشنی می‌گویند.
- /quş-üzümü/**: تاج‌ریزی.
- /sarı-qül/**: نسترن زرد.
- /sarı-yönjö/**: گیاهی علفی مشهور به یونجه زرد یا اکلیل‌الملک. این گیاه خواب‌آور، ضدعفونی‌کننده دستگاه ادراری، بادشکن، ضد انقباض عضلانی، بندآورنده خون و... است.
- /sarı-tikon/**: گیاهی است خاردار با گل‌های زردرنگ از تیره کاسنیان معروف به گلرنگ وحشی که جوشانده آن مسهل، مسکن و تقویت‌کننده اعصاب است.
- /sərmošix/**: پیچک صحرايي، عشقه.
- /siri-qöyruğü/**: گیاهی است از راسته گل میمونیان که با نام گل ماهور و خرگوشک شناخته می‌شود. ماهور گیاهی ارزشمند برای سرفه، نزله و دارویی برای ورم نای و برونشیت است.
- /süddüja/**: فریون.
- /šüvaran/**: خاکشیر.
- /tobbuz/**: شکر تیغال.
- /töklüja, tühlüja/**: گیاهی پایا از خانواده سنبله‌ای که نام‌هایی چون چای چوپان، چای کوهی و لولو پشمکی نیز به آن داده‌اند. مقوی معده است و در طب عوام از جوشانده آن برای رفع ناراحتی‌های معده و دستگاه هضم استفاده می‌کنند.
- /tülki-qöyruğü/**: نوعی جو وحشی از خانواده گندمیان که اثرات درمانی آن عبارت‌اند از: ضد ترشح شیر، ضد تب، هضم‌کننده، خلط‌آور و... .
- /türpak/**: خردل وحشی. گیاهی علفی که دانه‌های آن ترکیبات و خواصی همچون خردل سفید دارد.
- /türšank, türšang/**: ترشک. این گیاه دارویی ضد سم و ملین است و آب تازه آن نیز مدر است.
- /zarmanotu/**: گیاهی با ریشه دارویی با نام علف هفت‌بند. این گیاه مقوی، قابض، بندآورنده خون، ضد دیابت و مفید در درمان اسهال، ورم روده و اسهال خونی است.
- /xatmi-gülü/**: گل ختمی.
- /xabarçı/**: گل قاصد.

/xoʃp-boʃʃi/: گیاهی از خانواده گل‌مینا و تیره کاسنیان که با نام خار مریم شناخته می‌شود. از دانه آن در درمان آلرژی، سرطان، افسردگی و چربی خون استفاده می‌شود.
/yɔrpüz/: پونه کوهی.

۳. دیگر گیاهان، گل‌ها، سبزیجات، غلات

/oğʃp-boʃʃi/: نوعی تره وحشی که برگ‌های آن عریض‌تر از تره معمولی است.
/oʃi-tara/: تره تیزک، شاهی.

/ɔrɔp/: جو.

/banüş-yerkökü/: هویج بنفش.

/buğdo/: گندم.

/çirt-çirt-gavani/: نوعی گون که هنگام سوختن چرت‌چرت صدا می‌دهد.

/çöbɔn-dili/: نوعی علف صحرایی ترش‌مزه و آیدار.

/çoğondor/: چغندر.

/çoğondor-tarası/: برگ چغندر.

/doğ-kovɔri, doğ-tarası/: تره کوهی.

/dɔri/: ارزن.

/gülül/: نوعی گیاه غلاف‌دار شبیه نخودفرنگی که داخل آن دانه‌هایی دارد که اهالی مانند باقالا آن را پخته و می‌خورند.

/gün-quloğ/: گل آفتاب‌گردان.

/güna-bɔxɔn/: گل آفتاب‌گردان.

/jüja-gözi/: کیسه کشیش، نوعی علف هرز مزارع و باغات.

/iplikʃa/: گیاهی علفی و پیازدار از تیره مارچوبگان و خانواده سنبلیان معروف به تمشکین.

/kalam/: کلم.

/kovɔr/: تره.

/kešniš/: گشنیز.

/marʃi/: عدس.

/marza/: مرزه.

/pɔz-tarası/: برگ چغندر.

/qɒnqɒl/: خار بوته‌ای.

/reyhɒn/: ریحان.

/sabalga/: شبدر.

/ʃɒtarasɪ/: شاه‌تره، تره‌تیزک.

/ʃingila/: شیره نوعی از گیاه شنگ که از خشک‌شده آن به‌عنوان سقز یا آدامس استفاده می‌شود.

/süpürga/: گیاهی از خانواده غلات که به ذرت خوشه‌ای و سورگوم جارویی مشهور است. ارتفاع این گیاه به

یک تا پنج متر می‌رسد و به دلیل داشتن خوشه‌های بلند برای تهیه جارو و دانه کشت می‌شود.

/ʃüvit/: شوید.

/taravaz/: شاهی.

/tikān/: خار، تیغ.

/torp, turup/: تَرُب.

/üzarrik, üzarlik/: اسفند.

/xdʃɒ/: اسپرس.

/yɒrmo/: بلغور.

/yemlik/: شنگ. این گونه گیاهی شیرآبه‌دار و اغلب شیرین و لذیذ است و بیشتر به‌عنوان سبزی صحرایی

از آن استفاده می‌شود.

/yer-kökü/: هویج.

/zoğɒlx/: موسیر.

۴. درختان غیرباغی

/činoɾ/: درخت چنار.

/ɒɒɒki/: درخت افاقیا.

/qɒro-ɒqɒʃ/: درخت نارون، آکاسیا.

/söyüd/: درخت بید.

۵. واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی

/ɒğɒʃ/: هیزم، درخت.

/akin/: کشت، زراعت.

- /akinčī/: کشاورز.
/akinčilik/: کشاورزی، زراعت.
/akinlik/: مزرعه.
/akin-pičmak/: برداشت محصول.
/akin-vəxti/: زمان بذرپاشی.
/akin-yerī/: زمین زراعی.
/akmak/: کاشتن، کشت کردن، نهال نشانیدن، بذر افشانیدن.
/olləh-ləmə/: نغمه و ترانه‌ای که کشاورزان هنگام برداشت محصول آخرین قسمت مزرعه با صدای بلند می‌خوانند.
/əlx/: علفِ هرز.
/əlxləməx/: وجین کردن.
/əlxlix/: علفزار.
/ərgəj/: زودتر از موعد رسیدن محصول.
/ərpəlx/: مزرعه جو.
/at-tərpəqi/: خاکِ ژس.
/bərbərb/: قراردادی که طبق آن محصول بین کشاورزانی که زمین را می‌کاشتند و مالک زمین نصف می‌شد.
/bərətə/: آیش. زمینی که به دلیل قوت گرفتن در نوبت خود کشت نشود.
/boğ, bəx/: دسته علوفه خشک شده و به هم تابیده.
/boğbəğət/: محلی که باغ‌های زیادی دارد.
/boğlix/: بند یا ساقه نرمی که با آن دسته دروشده ساقه گندم و جورا می‌بستند.
/bahra/: بهره مالکانه زمین.
/bəltočī/: تبرزن، هیزم‌شکن.
/bər/: بار، میوه، ثمره.
/bəxčə/: باغچه.
/boz-yer/: زمین خشک و بیابانی، لم‌پزرع.
/budəx/: شاخه.

/buğdɒlx/: مزرعه گندم.

/buğdɒ-yumāx/: شستن گندم به قصد آماده کردن آن برای بردن به آسیاب.

/čɒɒ-čuxur, čɒɒ-čulo/: زمین ناهموار.

/čapar/: چپر، حصار، پرچین.

/čiman/: چمن.

/čina/: آنچه بعد از شستن گندم از خرده‌های پوسته گندم و خرده چوب باقی یا روی آب می ماند.

/čičak/: شکوفه، غنچه.

/čökak/: اراضی پست، دشت.

/čöl/: صحرا، بیابان، زمین بایر که زیر کشت نرفته است.

/čöplük/: بقایای علف و ساقه غلات دروشده.

/čübürddü/: ترکه.

/čör-čöp/: خاشاک.

/dɒɒmɒx/: هرس کردن.

/dan/: دانه گندم.

/dana/: دانه میوه.

/darmak/: چیدن.

/dortmɒx/: آسیاب کردن.

/daryözcü/: دروگر.

/dasta/: هر دسته گندم و جو که پس از درو (با ساقه و سنبل) آنها را دسته‌بندی می کنند.

/dɒš-kassak/: سنگ و کلوخ.

/dem-akin/: کشت دیم.

/gül/: گل.

/gün/: آفتاب.

/homɒr/: منطقه هموار و زمین صاف و مسطح قابل کشت.

/hɒsɒr/: حصار.

/ho:ɒmɒx/: هر قسمت از مزرعه که با یک بار رفتن گاو نر شخم زده می شود.

/imɒrdt/: شخم پاییزی زمین کشاورزی و آماده‌سازی آن برای کاشت در بهار.

/gɒlön-akin/: پرمحصول.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 رتال جامع علوم انسانی

- /girdiš/**: یکی از نژادهای مرغوب گندم که گوشتی و پُر است و برای کاشت از آن استفاده می‌کنند.
- /göza/**: اراضی هموار که در آبریز کوه‌ها و کوهپایه‌ها به وجود می‌آید و معمولاً حاصلخیز است.
- /jugarmak/**: جوانه زدن.
- /galla-dömi/**: سیلو، انبار غله.
- /jütči/**: شخم‌زن.
- /jüt-sürmak/**: راندن گاو آهن.
- /imañilik/**: همیاری دسته‌جمعی، رسمی قدیمی در بین کشاورزان که موقع کشت و برداشت به یکدیگر کمک می‌کردند.
- /kalak/**: مرز بین دو مزرعه که معمولاً سنگچین است.
- /köl/**: کال، نرسیده.
- /kifsif/**: پژمرده، گندیده، فاسد (میوه).
- /kö1/**: بوته‌های بزرگ.
- /köšan/**: صحرا.
- /kötük/**: ریشه درخت.
- /kök/**: ریشه درخت و گیاه.
- /köz/**: زغال.
- /köz/**: شیاری را که برای تقسیم زمین زراعتی به قطعات کوچک‌تر با خیش حفر می‌کنند کوز می‌نامند.
- /köza/**: سهم آسیابان از آرد.
- /kül/**: خاکستر.
- /külaš/**: ساقه‌های گندم که بعد از درو روی زمین می‌ماند.
- /külašdik/**: مزرعه بعد از درو.
- /küma/**: کومه، اتاقک‌های تابستانی یا زمستانی در مراتع کشاورزی.
- /kür/**: گندم خرم‌ن شده قبل از جدا کردن کاه.
- /lak/**: کرت، هر یک از ردیف‌های باغچه یا زمین‌های کوچک.
- /marñilik/**: مزرعه عدس.
- /öküz/**: گاو نر که برای شخم زدن از آن استفاده می‌کنند.
- /ölüşgamiš/**: پژمرده (گل، درخت).
- /onöbir/**: ده‌یک، مالیاتی که معادل یک دهم محصول به خان‌ها تأدیبه می‌شد.

- /ot/ : علف.
- /pɒlčix-düvɒrɪ/ : دیوارِ کاهگلیِ باغ.
- /peyn/ : پهن، کود حیوانی.
- /peynlamak/ : کود دادن.
- /peynlik/ : انبارِ کود.
- /pfa/ : سیوس.
- /pičanak/ : ردیف مزرعه یا علفزار که در دست درو است.
- /pičmak/ : برداشت کردن، درو کردن.
- /pičični/ : دروگر.
- /pičičnilik/ : دروگری.
- /pičičin-vɒxtɪ/ : زمانِ درو، فصلِ درو.
- /pin/ : نوعی خوراکِ گاو از کاهِ خیس خورده و آرد جو.
- /pitmak/ : روئیدن، رستن.
- /qɒyɒ/ : صخره، تخته‌سنگِ بزرگ.
- /qorüx/ : زمین‌های کشاورزی که قرق‌چی از ورود گاو و گوسفند در آنها جلوگیری می‌کند.
- /qorüxčɪ/ : قرق‌چی، دشت‌بان، زمین‌بان.
- /quy/ : گودالی که در گذشته برای نگهداری غلات در زیرزمین خشک آماده می‌کردند.
- /rayat/ : رعیت، کسی که زمین کشاورزی ندارد و برای مالک یا ارباب کار می‌کند.
- /sɒmɒn/ : کاه.
- /sɒmɒn-ɒmbɒrɪ/ : انبارِ کاه و علوفه.
- /sɒmɒnlɪx/ : انبارِ کاه و علوفه.
- /soyrɒx/ : جدا کردن کاه از دانه‌ها.
- /sünbül/ : سنبل، خوشهٔ گندم و جو.
- /sütül/ : نارس، نیم‌رس (دانه‌های غلات که کاملاً سفت نشده است).
- /šala/ : یک بسته خار و خاشاک.
- /toyp/ : کاه و علوفهٔ انبارشده در حیاط.
- /tot/ : رعیت، کسی که زمین کشاورزی ندارد و برای مالک یا ارباب کار می‌کند.
- /təkirga/ : صمغِ درخت.

/top/: توده غله یا میوه که به صورت هرم روی هم انباشته شود.

/torpox/: خاک.

/toxüm/: تخم، بذر.

/toxüm-sapmak/: بذر پاشیدن.

/toxüm-sapan/: بذر پاش.

/tözli/: از گونه‌های مرغوب گندم که برای کاشت از آن استفاده می‌کنند.

/urölmox/: درو کردن، با داس درو کردن.

/xölvör-döşyon/: حمل کردن محصول دروشده با چارپا.

/xon/: مالک و ارباب.

/xišölmox/: خیش زدن.

/xarman-sulömx/: آماده کردن خرمنگاه برای خرمن‌کوبی. برای این کار گِلِ مخصوصی از خاکِ

رُس (← **/at-torpq/**)، آب و کاه درست می‌کنند و بر روی خرمنگاه می‌ریزند و با ماله صاف

می‌کنند تا خرمنگاه صاف، یکدست و تمیز شود و برای خرمن‌کوبی آماده گردد.

/xol/: شاخهٔ درخت.

/xol-budox/: شاخ و برگ.

/yöston/: زمینِ هموار.

/yöğüš/: باران.

/yörpox/: برگِ درخت.

/yer/: زمین.

/yetišip/: میوهٔ رسیده.

/yölmox/: با دست چیدن گیاه و سبزی (بیشتر در مورد عدس به کار می‌رود).

/zami/: زمینِ کشاورزی، مزرعهٔ گندم و جو.

۶. ابزارآلات، ماشین‌های کشاورزی و وابسته‌ها

/öböhra/: ماشینِ درو.

/al-döši/: آسیاب سنگی دستی.

/ara/: آره.

/bɒltɒ/: تبر.

/bɒltɒ-dastasi/: دسته تبر.

/bel/: بیل.

/belča/: بیلچه.

/böyun-bəğɪ/: طنابی که برای بستن دو قطعه چوب دو طرف یوغ (← **/sünaçɪ/**) به یکدیگر به کار می‌رود.

/böyun-durux/: یوغ.

/buğɒz/: سوراخ سنگ روی آسیاب.

/čɪn/: داس، داس کمانی.

/čudɪ/: جوال.

/darqɒz/: داس دسته بلند.

/dastarxɒn/: وسیله‌ای که برای پاک کردن تیغه آهنی خیش و هدایت گاوها استفاده می‌شود.

/dayarmon/: آسیاب آبی، آسیاب موتوری.

/dəmærix/: شن‌کش، وسیله‌ای برای جمع کردن باقی مانده‌های علف و گاه از روی زمین.

/dišdik/: سنگ‌های تیزی که در زیر خرمن کوب تعبیه می‌شد.

/gɒfoyn/: تیغه آهنی خیش که هنگام شخم در زمین فرو می‌رود.

/ğalbir/: غریبل، الک.

/hangaɟuɒ/: چوبی است که بعد از بستن بند (← **/qayɟ/**)، بر سوراخ‌های بدنه خیش می‌اندازند تا بدنه

خیش و یوغ به هم متصل شده و از هم جدا نشوند.

/füt/: گاو آهن.

/füt-əğɟɪ/: وسیله‌ای که برای پاک کردن نوک آهنی خیش و همچنین هدایت گاوها استفاده می‌شود.

/kombo/: کمباین.

/külüng/: کلنگ.

/ɒpürtga/: بیل.

/mɒɒ/: ابزاری چوبی که برای صاف کردن زمین‌های شخم‌زده استفاده می‌شود.

/orɒx, orɒq/: داس.

/ox/: بدنه خیش.

/qayʃ/: بند یا طنابی که یوغ و بدنهٔ خیش را با آن می‌بندند.

/qozmo/: کلنگ.

/siğbir/: غریبلی دارای سوراخ‌های نسبتاً بزرگ برای بوجاری غله.

/siyazi/: گونی و کیسهٔ بزرگ.

/su-dayarmoni/: آسیاب آبی.

/sünaçi/: دو قطعهٔ چوبی که در دو سمت یوغ وجود دارد و بر گردن گاوها می‌اندازند.

/šana/: وسیلهٔ باد دادن خرمن.

/tobox/: طبق، ظرفی برای بوجاری غله.

/təroxtor/: تراکتور.

/täša/: تیشه.

/torbo/: وسیله‌ای مانند کیسه، گونی و... که درون آن کاه، یونجه یا آرد جو می‌ریزند و البته گاهی هم

خالی بر گردن گاو می‌اندازند تا در حین شخم زدن از آن بخورد و سرش را تکان ندهد.

/tutox/: دستهٔ چوبی خیش که برای حفظ تعادل آن به کار می‌رود.

/val/: خرمن کوب سنتی.

/val-doši/: سنگ‌های تیزی که زیر خرمن کوب تعبیه می‌کردند.

/xorol/: گونی، کیسهٔ بزرگ.

/xiš/: خیش، گاوآهن.

/xürjun/: خورجین.

۷. آفات کشاورزی

/oğoj-qürdu/: کرم درخت.

/buğdo-piti/: شیشهٔ گندم.

/kif/: کپک، قارچ.

/lis/: آفت درخت میوه.

/qporojo/: آفت سیاهی گندم و جو.

/qurt/: آفت کشاورزی.

/šata/: شته.

/yel/: آفت عدس (گرمای زیاد که باعث خرابی عدس می‌شود).

۸. واژه‌ها و اصطلاحات مربوط به آب و آبیاری

/dɒrx/: جوی آب، نهر، آبرو.

/bulɒx/: چشمه.

/čɒy/: جوی آب.

/čɪn/: صفحات گلی به شکل مربع یا مستطیل که بسیار محکم و سفت بود و از روی هم گذاشتن یا برداشتن آنها برای تقسیم آب در دهانه نهر استفاده می‌کردند.

/dara/: جوی آب.

/gölča/: آبگیر. منطقه‌ای در کنار رودخانه که در موقع طغیان آب آن را فرامی‌گیرد و از آن آب برای کشاورزی استفاده می‌کنند.

/mariz/: زمین‌هایی که در سینه کوه قرار گرفته و آبگیر نیستند.

/nobatči/: میراب، کسی که به‌نوبت آب را به زمین‌های کشاورزی هدایت می‌کند.

/qano/: مرز و راه بین بخش‌های زمین کشاورزی برای آبیاری کشتزار.

/sel-tuton/: سیل‌گیر. اراضی‌ای که با آب سیل آبیاری می‌شوند.

/su/: آب.

/suormox/: آبیاری کردن.

/su-boğlomon/: آب بستن، آب جاری کردن در زمین‌های کشاورزی.

/su-bošɪ/: سرچشمه، سرآب، سرآسیاب.

/sulu-yer/: زمینی که از طریق آبیاری کشت می‌شود؛ در مقابل زمین دیم؛ زراعت آبی.

/su-tuton/: زمینی که در مسیر آب قرار دارد و می‌توان از طریق آبیاری در آن کشت کرد.

/varyon/: آبراهه، مقسم آب دو زمین مجاور هم.

/varyon-döndarmak/: عوض کردن مسیر آب برای زمین دیگر.

۹. اصطلاحات و واحدهای اندازه‌گیری

/oğdɪ/: فرسنگ، فرسخ، واحد اندازه‌گیری طول یا مسافت، معادل ۶ کیلومتر.

/botmon/: من، معادل ۳ کیلو که به آن من تبریز هم گویند. واحد اندازه‌گیری محصولات کشاورزی.

/bi-atak/: یک دامن.

/bi-čarak/: یک چهارم.

/bi-oj/: یک مشت.

/dɒnk/: دانگ، واحد اندازه‌گیری زمین‌های کشاورزی.

/girvɒnkɒ/: نوعی واحد وزن.

/istil/: واحد وزن محلی معادل ۴۰۰ گرم.

/ölči-qɒbi/: ظرف اندازه‌گیری غلات.

/on-pɒddöm/: ده قدم.

/toğbr/: تغار، واحد اندازه‌گیری معادل ۸۳/۲ کیلوگرم.

/xalvar/: خروار، یک بار الاغ که برابر با ۸ دسته علوفه خشک شده و به هم تاییده (← /bɒğ, bɒx/) بود؛
واحد وزن، معادل ۳۰۰ کیلو.

منابع

- کیانی، داوود، ۱۳۹۲، فرهنگ جغرافیایی استان اردبیل، اردبیل.
مظفریان، ولی‌الله، ۱۳۹۴، شناخت گیاهان دارویی و معطر ایران، تهران.
مقدم‌نیا، حیدرعلی و همکاران، ۱۳۹۲، استان‌شناسی اردبیل، تهران.
منیری‌فر، حسن، ۱۳۹۶، «صفات مهم در گزینش جمعیت‌های سورگوم جارویی برای عملکرد جارو»،
علوم گیاهان زراعی تهران، دوره ۴۸، ش ۴، ص ۱۱۲۵-۱۱۳۷.

Salimi, H., 1976, *A Generative Phonology of Azerbaijani*, Florida.

Windfuhr, G., 2006, "Iran vii. Non-Iranian Languages (7) Turkic Languages",
Encyclopaedia Iranica, vol. 13, Fasc. 4, pp. 396-401.